

جلوه بلاغی در آیه الكرسي

رویا اسماعیلیان *

سید رضا سلیمانزاده نجفی *

چکیده

آیه ۲۵۵ سوره بقره معروف به آیه الكرسي که در فضیلت آن سخن بی‌شمار رفته است، به یقین در خور آن است که مورد بررسی در پژوهش‌های گوناگون علمی و ادبی قرار گیرد، به همین خاطر بر آن شدیم تا در مقاله حاضر، این آیه کریمه را از جنبه بلاغی مورد بررسی قرار دهیم، و در راستای آن به کتاب‌های مهم بلاغی و تفسیری مراجعه شده، که به دست علمای قدیم و حدیث، شیعه و سنی تالیف شده است. در این مقاله قریب چهل نوع فن بلاغی در این آیه کریمه، استخراج شده است. همچنین به فنون بلاغی دست یافتیم که شاید از دید دانشمندان بلاغی مخفی مانده است و در منابع مورد بررسی ذکر نشده است که از جمله آن‌ها مراعات النظیر، التکرار، الحذف و الحصر را می‌توان نام برد.

کلید واژه: قرآن کریم، آیه الكرسي، بلاغت، معانی، بیان، بدیع.

* دانشجوی دکترای زبان و ادبیات عرب دانشگاه کاشان.

* عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان.

ستایش، خدایی را باد که اوج فصاحت را از میان بیابان گرد و شهروند، ویژه محمد ﷺ ساخت و براو کتابی فرستاد که با هم‌آورد خواهی و مانند طلبی اش، زبان را در کام زبان آوران بلیغ عرب، فرونشاند و خداوند خوشبختی جاودانه را مخصوص جویندگان آثار و حکمت هایش ساخت. درود خدا براو و بر اهل بیت ﷺ و اصحابش باد.

یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن کریم، شیوه بیان و ساختار بلاغی آن است که همواره مورد توجه دانشمندان بلاغی بوده است و پرداختن به جنبه‌های بلاغی آن هوش از سر می‌رباید، آیه الکرسی، که در فضیلت آن سخن بی‌شمار رفته است، نیز با توجه به ساختار محکم و مفاهیم توحیدی آن، سرشار از فنون بلاغی است، به همین جهت بر آن شدید تا این فنون را از میان منابع تفسیری و بلاغی استخراج کرده و میزان توجه تفاسیر مختلف به این فنون بلاغی را مورد مقایسه قرار دهیم و در راستای آن در این مقاله، به قریب چهل نوع فن بلاغی که در این آیه کریمه استخراج گردیده است، اشاره نمائیم. و بدین صورت موجب دسترسی آسانتر علاقه‌مندان به این فنون را فراهم نماییم، نظر به این که این فنون در لایه لای متون تفسیری و بلاغی نهفته است و دسترسی به آن‌ها مستلزم مطالعه تمام منابع تفسیری است که این امر نیز بسیار طاقت فرسا و زمان بر است، در این پژوهش برآن شدید در صدد رفع این نقیصه برآییم و راه را برره پویان این عرصه هموار نمائیم البته با این امکان که شاید ده‌ها فن بلاغی دیگری نیز در این آیه نهفته است و منابع مختلف از اشاره به آن‌ها غافل مانده‌اند. والله اعلم.

فضیلت آیه الکرسی

دراهمیت و فضیلت این آیه همین بس که از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده است که از ابی بن کعب سؤال کرد: «کدام آیه برترین آیه کتاب الله است؟» عرض کرد: آیه الکرسی، پیامبر ﷺ دست بر سینه اوزد و فرمود: «دانش بر تو گوارا باد، سوگند به کسی که جان محمد ﷺ در دست او است این آیه دارای دو زبان و دولب است که در پایه عرش الهی تسبیح و تقدیس خدا می‌گوید». در حدیث دیگری از علی ﷺ از پیامبر ﷺ می‌خوانیم که فرمود: «سید القرآن البقرة و سید البقره آیه الکرسی، یا علی إن فیها لخمسين كلمة فی کل كلمة خمسون بركة». و در حدیث دیگری از امام باقر ﷺ آمده

است: «هرکس آية الكرسي را يك بار بخواند، خداوند هزار امر ناخوش آیند از امور ناخوش آیند دنیا، و هزار امر ناخوش آیند از آخرت را از او برطرف می‌کند که آسان‌ترین ناخوش آیند دنیا، فقر، و آسان‌ترین ناخوش آیند آخرت، عذاب قبر است». با حدیث دیگری از رسول الله ﷺ این بحث را پایان می‌دهیم، فرمود: «آية الكرسي از گنجی زیر عرش الهی به من داده شده است و به هیچ پیامبری قبل از من داده نشد».^۱

و اما ثبوت آن: در «لآلی الاخبار» اخبار بسیاری در ثبوت قرائت این آیه در تعقیب صلوات، در موقع خروج از بیت، در موقع رکوب مرکب، در موقع خواب، در زیارت قبور مؤمنین، در هر صباح و مساء، در سفر و برای حفظ مال از سرقت و رواج متاع در کسب و حفظ از حیوانات موزیه و رفع امراض و دفع فقر و فاقه از امور دنیوی و ثبوت اخروی نقل کرده است، حتی دارد: «من قرء آية الكرسي فی دبر کل صلوة لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت» اشاره به این‌که به مجرد موت داخل بهشت شود بدون این‌که عذاب قبر و برزخ و أهوال روز قیامت را ببیند».^۲

وجه تسمیه آية الكرسي

«کرسی» از نظر ریشه لغوی از «کرس» برون ارت گرفته شده که به معنای اصل و اساس می‌باشد و گاهی نیز به هر چیزی که بهم پیوسته و ترکیب شده است گفته می‌شود و به همین جهت به تخت‌های کوتاه «کرسی» می‌گویند و نقطه مقابل آن «عرش» است که به معنی چیز «مسقف» یا خود سقف و یا تخت پایه بلند می‌آید. و از آن جا که استاد و معلم به هنگام تدریس و تعلیم بر کرسی می‌نشینند گاهی کلمه کرسی کنایه از علم می‌باشد و نظر به این‌که «کرسی» تحت اختیار و زیر نفوذ سیطره انسان است گاهی به صورت کنایه از «حکومت» و «قدرت» و فرمانروایی بر منطقه‌ای به کار می‌رود.^۳

نامیدن این آیه به آية الكرسي از همان صدر اول اسلام مشهور بوده، حتی در زمان حیات رسول خدا ﷺ و حتی در زبان خود آن جناب به این نام بیان می‌شد، هم چنان که این نامگذاری در روایات وارد از آن جناب و از ائمه أهل بیت علیهم‌السلام و از صحابه، به چشم می‌خورد، و این برای اعتنا و احترام زیادی بوده که نسبت به این آیه داشتند».

بیان مقدار آية الكرسي

آیا آیه الكرسي فقط همین يك آیه ۲۵۵ بقره است ، یا این که بعد نیز جزء آن است، قرائتی در دست است که نشان می دهد، همان يك آیه است.

۱. تمام روایاتی که در فضیلت آن وارد شده و از آن تعبیر به آیه الكرسي کرده همه نشان می دهد که يك آیه بیش نیست.

۲. تعبیر به کرسی فقط در همان آیه اول است و نام گذاری به آیه الكرسي نیز به همین خاطر است و اگر تا «هُم فِيهَا خَالِدُونَ» بود باید تعبیر بآیات کنند چون سه آیه است نه به آیه واحده.

۳. در بعضی از احادیث به همین معنا تصریح شده مانند حدیثی که در امالی شیخ از امیر مؤمنان علی عليه السلام نقل شده است که ضمن بیان فضیلت آیه الكرسي از «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» شروع فرمود تا «وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» از این تعبیر نیز استفاده می شود که آیه الكرسي يك آیه است.

۴. در بعضی از روایات وارد شده که آیه الكرسي پنجاه کلمه است و در هر کلمه ای پنجاه برکت است، شمارش کلمات آیه نیز نشان می دهد که تا «وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» پنجاه کلمه است.

۵. جمیع مفسرین از عامه و خاصه در بیان فضائل و خواص آیه الكرسي در ذیل همین آیه ذکر کرده اند و سپس آن دو آیه را متعرض شده اند.

آری در بعضی از روایات دستور داده شده است که تا «هُم فِيهَا خَالِدُونَ» بخواند، بی آن که عنوان آیه الكرسي، مطرح باشد. و به سه وجه تمسک کردند: یکی: متعارف بودن بین مسلمین. دوم: در بسیاری از اخبار فرموده آیه الكرسي را بخواند تا «هُم فِيهَا خَالِدُونَ». سوم: این همه فضایلی که برای آیه الكرسي گفته اند به واسطه اشمال او است بر این جمله: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» و الا آیه اولی چیزی که باعث این عظمت بشود در او نیست لکن این وجوه تماماً مخدوش است. اما متعارف بودن اولاً: دلیل نیست و ثانیاً: به واسطه اخباری است که وارد شده در بسیاری از موارد که آیه الكرسي را با دو آیه بعد از آن بخوانند و اما اخبار دلیل ما است نه دلیل شما زیرا تصریح به این که تا «هُم فِيهَا خَالِدُونَ» بخواند کاشف از این است که آیه الكرسي همان آیه اولی است و الا احتیاج باین تصریح نداشت و این اخبار مثل همان اخباری است که می فرماید با دو آیه بعد از آن و اما ذکر فضائل: اولاً: وجه استحسانیت دلیل نیست مثل مناطات ظنیة

و قیاسات که به کلی در مذهب شیعه ممنوع العمل است. و ثانیاً: در تفسیر آیه معلوم می شود که چه اندازه عظمت دارد و لیاقت این فضائل را دارد.^۵

بررسی فنون بلاغی موجود در آیه الكرسي

نظربه این که سیاق آیه و مفاهیم موجود در آن شیوه خاصی از بیان و اعجاز لفظی را می طلبد، دانشمندان بلاغی کوشیده اند که این فنون بلاغی را استخراج کرده و در لابلاي آثار خود به آن ها اشاره نمایند.

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ (البقره، ۲/۲۵۵).

۱. اختصاص: التخصیص اخراج بعض ما تناوله اللفظ العام او ما يقوم مقامه بدلیل منفصل فی الزمان إن كان المخصص لفظياً أو بالحس إن كان عقلياً قبل تقرير حكمه.^۶ ﴿اللَّهُ﴾ علم شخصی لواجب الوجود علة كل العلل و الإله هوالمعبود و الحصریفید اختصاص المعبودیة بالحق بواجب الوجود و أن كل معبود سواه معبود بباطل و هی دعوی واضحة الصدق.^۷

خداوند نیست معبود به حقی مگراو، اوست مستحق عبادت نه غیروا، زنده است به علم و قدرت، پاینده است به قیام به تدبیر خلق و حفاظت آنان، نگیرد او را هیچ کسالت و سستی، نه آن که مقدمه خواب است و نه غیر آن از انواع فتور و سستی ها و نیز روی ندهد او را خواب به طریق اولی، که از بین انواع سستی برای تأکید تخصیص به ذکر یافته است.^۸

می داند خدا آنچه را که موجود بوده و هست و آنچه را بعد از این به وجود می آید و احاطه ندارند مخلوق به چیزی از معلومات او مگر به آنچه وحی فرستد به آن ها و این دو جمله که اول مثبت و دوم منفی است دلالت دارد بر اختصاص علم ذاتی تام به حق که آن دال بر توحید است و وسعت دارد علم او آسمان ها و زمین را. ﴿وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ ارجمندی و علو مقام به آفریدگار اختصاص دارد زیرا اجرام بیکران و پدیده های جهان نمونه ای از قدرت و آفریده اویند.^۹

۲. استعاره: هوأن يستعار للشيء اسم غيره أو معنى سواه.^{۱۰}

﴿الْقِيَوْمُ﴾ مبالغه فی القائم علی الشیء، المشرف والمسيطر علیه والمدبر والحافظ له وذلك من خلال ما يعنيه القيام على الشیء من معنى الإشراف علیه، فی مقابل القاعد والنائم، فاستعير للسيطره، للمناسبة بین المعنيين وهذه الصفة تعنى إشراف الله الذی يملك العطاء والمنع من خلال ما يعلمه من استحقاق الموجودات فی وجوداتها من العطاء».^{۱۱}

و استعیرت الجهات لأحوال المعلومات، فالمعنى أنه تعالى عالم بسائر أحوال المخلوقات، لا يعزب عنه شیء، فلا يراد بما بین الأیدی ولا بما خلفهم شیء معین كما ذهبوا إليه.^{۱۲}

﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾؛ کرسی در لغت چیزی است که سلاطین و اعظم بر آن جلوس می کنند و استعاره از هرامر خطیری است که شخص آن را حائز باشد؛ فلانی بر کرسی سلطنت یا کرسی ریاست یا کرسی علم مستقر گردید.^{۱۳}

۳. استفهام انکاری: گاهی الفاظ استفهام از معنای اصلی خویش، یعنی: درخواست آگاهی از مجهولات، خارج می گردد، آنگاه با این الفاظ، از چیزهایی که معلوم است، پرسیده می شود. این خروج، برای هدف هایی است که از روند سخن و دلالت آن به دست می آید، از جمله این هدف ها انکار است.^{۱۴}

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ الاستفهام إنکاری، آی: لا یشفع یوم القیامه شافع ممّن ترجی شفاعته إلا بأمره.^{۱۵}

۴. اعتراض: وهوان یؤتی فی أثناء الكلام و بین کلامین متصلین معنی بجمله أو اکثر لا محل لها من الإعراب لنکته سوی دفع الإبهام وهومن دقائق البلاغه و ساحر البیان و فائدته إما؛ أ: التنزیه و التعظیم ب: أو التقریر فی نفس السامع.^{۱۶}

﴿لَا إِلَهَ﴾ جمله حالیه است یا معترضه مدحیه است مانند جمله های دعائی معترضه و حیات صفتی است که مستلزم ادراک و مشیت و اراده و قدرت و اختیار و فاعلیت ارادی است، پس لفظ حی، اشاره به خیلی از صفات الهی است».^{۱۷}

﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ﴾ «سِنَّة» برون «عدة» و «وسن» با حرکت واو و سین، و «سِنَّة» به معنای خواب سنگین، یا اول خواب یا خستگی خواب است. و جمله جواب سؤال مقدر، یا خبر است، یا خبر بعد از خبر، یا حال، یا جمله معترضه مدحیه است».^{۱۸}

۵. ایجاز حذف: حذف برخلاف اصل است و برای کوتاه شدن سخن و گریز از

بیهودگی تحقق پیدا می‌کند و این حذف با تکیه بر محذوف دلالت می‌کند و ۲ گونه است: نوعی که محذوف با اعراب گذاری مشخص می‌شود و نوعی که محذوف با اعراب گذاری مشخص نمی‌شود و توهنگامی جای آن را به دست می‌آوری که بدون آن معنا تمام نمی‌شود.^{۱۹}

﴿اللَّهُ﴾ مبتداء ﴿لَا﴾ نفی جنس ﴿إِلَهٍ﴾ اسم آن و خبرش موجود محذوف است.^{۲۰}

﴿اللَّهُ﴾ خبر بدون مبتداء یا مبتداء بدون خبر است.^{۲۱}

﴿الْحَيِّ﴾ خبر بعد خبر او خبر مبتداء محذوف او مبتداء خبره القیوم.^{۲۲}

﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ «سِنَّةٌ» بر وزن «عده» و «و سن» با حرکت واو و سین، و «سِنَّةٌ»

به معنای خواب سنگین، یا اول خواب یا خستگی خواب است. و جمله جواب سؤال مقدر، یا خبر است.^{۲۳}

﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ ایجاز حذف دارد به تقدیر ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾. ﴿حِفْظُهُمَا﴾

آی: حفظه السموات والأرض. حذف الفاعل وأضاف المصدر إلى المفعول. وهو أحد المواضع الأربعة التي حذف الفاعل.^{۲۴}

۶. ایضاح بعد از ابهام: هو ان يذكر المتكلم كلاماً في ظاهره لبس ثم يوضحه في

بقية كلامه.^{۲۵} مطلب تمام شد، که سلطنت مطلقه در عالم وجود از آن خدای سبحان

است و هیچ تصرفی از کسی و در چیزی دیده نمی‌شود، مگر آن که تصرف هم مال خدا

و از خدا است، در نتیجه، این شبهه به ذهن می‌افتد که اگر مطلب از این قرار باشد پس

دیگر، این اسباب و عللی که ما در عالم می‌بینیم چکاره‌اند؟ و چطور ممکن است در

عین حال آن‌ها را هم مؤثر بدانیم؟ با این که هیچ تاثیری نیست جز برای خدای سبحان.

از این توهم چنین جواب داده شده که تصرف این علل و اسباب در این موجودات

و معلول‌ها خود وساطتی است در تصرف خدا، نه این که تصرف خود آن‌ها باشد، به

عبارتی دیگر علل و اسباب در مورد مسببات شفاء دهندگانی هستند که به اذن خدا

شفاعت می‌کنند و شفاعت - که عبارت است از واسطه‌ای در رساندن خیر و یا دفع

شر و این خود نوعی تصرف است از شفیع در امر کسی که مورد شفاعت است - وقتی

با سلطنت الهی و تصرف الهی منافات دارد که منتهی به اذن خدا نگردد، و بر مشیت

خدای تعالی اعتماد نداشته باشد، بلکه خودش مستقل و بریده از خدا باشد، و حال

آن که چنین نیست برای این که هیچ سببی از اسباب و هیچ علتی از علل نیست، مگر

آن که تاثیر آن به وسیله خدا و نحوه تصرفاتش به اذن خدا است، پس در حقیقت تاثیر و تصرف خود خدا است، پس باز هم درست است بگوئیم در عالم به جز سلطنت خدا و قیومیت مطلق او هیچ سلطنتی و قیومیتی نیست.^{۲۶}

۷. **ایهام:** هوان یذکر الکاتب أو الشاعر فی نثره او نظمه الفاضلاً یكون لها معنیان، احدهما قریب والآخر غریب فاذا سمعها السامع انصرف خاطره الی المعنی القریب، بینما یكون المراد منها هو المعنی الغریب».^{۲۷}

کَلْ ذَلِكَ فِي صُورَةِ أَنْ يَكُونَ ضَمِيرٌ ﴿مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ يَعُودُ عَلَى الشَّفَعَاءِ أَوِ الْمَشْفُوعِ لَهُمْ، وَلَكِنْ يَحْتَمَلُ أَيْضاً أَنْ يَعُودَ الضَّمِيرُ لِجَمِيعِ الْمَوْجُودَاتِ الْعَاقِلَةِ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْوَارِدَةِ فِي جُمْلَةٍ: ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ وَتَعْتَبَرُ تَأَكِيداً لِقُدْرَةِ اللَّهِ الْكَامِلَةِ عَلَى جَمِيعِ الْمَخْلُوقَاتِ وَعِزِّ الْكَائِنَاتِ أَيْضاً وَحَاجَتِهَا إِلَيْهِ، لِأَنَّ مَنْ لَيْسَ لَهُ عِلْمٌ بِمَاضِيهِ وَمُسْتَقْبَلِهِ وَغَيْرِ مَطَّلَعٍ عَلَى غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَإِنَّ قُدْرَتَهُ مَحْدُودَةٌ جَدّاً، بِخِلَافِ مَنْ هُوَ عَالِمٌ وَمَطَّلَعٌ عَلَى جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ، وَفِي جَمِيعِ الْأَزْمَنَةِ وَالْأَعْصَارِ، فِي الْمَاضِي وَالْحَاضِرِ فَإِنَّ قُدْرَتَهُ غَيْرَ مَحْدُودَةٍ، وَلِهَذَا السَّبَبُ فَكُلَّ عَمَلٍ حَتَّى الشَّفَاعَةِ يَحْتَاجُ إِلَى إِذْنِهِ. وَبِهَذَا التَّرْتِيبِ يُمْكِنُ الْجَمْعُ بَيْنَ كِلَا الْمَعْنِيَيْنِ».^{۲۸}

۸. **تاکید:** تاکید برای هدف‌هایی به کار می‌رود که بر آن‌ها دلالت دارد: ۱. تقریر و روشن ساختن مفهوم. ۲. روشن ساختن و دفع توهم خلاف الظاهر. ۳. روشن ساختن و دفع توهم عدم فراگیری. ۴. معنای موکد در ذهن شنونده نقش بندد.^{۲۹}

﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ و هو تأکید للقیوم و بیان له لأن من جاز علیه التوم و السنة لا یكون قیوماً.^{۳۰}

﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ﴾: نعاس ﴿وَلَا نَوْمٌ﴾ بالطریق الأولى و هو تأکید للتوم المنفی ضمناً.^{۳۱}

﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ یملکهما و یملک تدبیرهما. تأکید لقیومیته و احتجاج علی تفرزه بالألوهیة.^{۳۲}

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ﴾ چه کسی تواند در نزد او به شفاعت پردازد؟ این جمله تأکید قیومیت خدای تعالی است.^{۳۳}

۹. **تخیل:** هو تصویر حقیقه الشیء حتی یتوهم انه ذو صورة تشاهد وأنه مما یظهر فی العیان.^{۳۴}

ولما بین الله جل شأنه أنّ ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ شاء ان یبیین إحاطة

علمه و سلطه تدبیره بجمیع ما هوله و ملکه فناسب التقرب لادراکنا القاصر بالتمثیل بالجسمانیات المألوفة لنا فشبہ الإحاطة و السلطه بما لو كانت بحسب التخیل فی کرسی الملک.^{۳۵}

۱۰. **تذیل:** ان یذیل الناظم أو الناثر بعد تمامه و حسن السکوت علیه بجملة تحقق ما قبلها من الکلام و تزیده توکیدا و تجری مجری المثل بزیادة تحقیق.^{۳۶}
أن الجملة «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ» مسبوقة بحديث القیومیة و الملک المطلق الشاملین للتکوین و التشریع معاً، بل المتماثلین بالتکوین ظاهراً، فلا موجب لتقیدهما بالقیومیة و السلطنة التشریعیتین حتی یستقیم تذیل الکلام بالشفاعة المخصوصة بیوم القیامة.^{۳۷}

۱۱. **ترتیب:** هو أن یجنح الشاعر إلى اوصاف شتی فی موضوع واحد أو فی بیت و ما بعده علی الترتیب، و یكون ترتیباً فی الخلقة الطبیعیة، و لا یدخل الناظم فیها وصفاً زائداً عما یوجبه علمه فی الذهن او فی العیان.^{۳۸}

«لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» بعضی در این جمله ایرادی کرده و گفته اند: این خلاف ترتیب است، و بلاغت اقتضا می کرد که بفرماید: «لَا تَأْخُذُهُ نَوْمٌ وَلَا سِنَّةٌ» برای این که مقام آیه، مقام ترقی دادن مطلب است، و ترقی در جایی که بخواهند چیزی را اثبات کنند اقتضا می کند اول مرتبه ضعیف را ذکر کنند، بعد به مرتبه قوی ترقیش دهند، و اما در جایی که بخواهند چیزی را نفی کنند، بلاغت اقتضا می کند اول مرتبه قوی آن چیز را بگویند، بعد مطلب را ترقی داده مرتبه ضعیف آن را ذکر کنند، به همین جهت در آیه مورد بحث باید فرموده باشد خدا را خواب نمی گیرد، و حتی چرت هم نمی گیرد. جواب از این اشکال این است که ترتیب نامبرده همیشه بر مدار اثبات و نفی دور نمی زند، آنچه صحیح است این است که ترقی به طور صحیح و مطابق بلاغت انجام شود، و ترقی صحیح در موارد مختلف اختلاف پیدا می کند، و در آیه مورد بحث از آنجایی که ضرر خواب و ناسازگاری آن با قیومیت آن بیشتر از چرت است، مقتضای بلاغت این است که اول تاثیر چرت را نفی بکند، و سپس مطلب را ترقی داده تاثیر خواب را که قوی تر است نفی کند.^{۳۹}

۱۲. **تشبیه:** مقصود از تشبیه اصطلاحی در علم بیان، نشان دادن اشتراک چیزی با چیز دیگر در یک معناست.^{۴۰}

فالمعنى: وقفت فى عينه سنة. و يجوز أن المعنى: رنقت عينه سنة، أى كدرتها. و أقحم «فى» لأنه جعل العين ظرفاً للترنيق، و هذا يشعر بتشبيه العين بالماء فى شدة الصفاء. و السنة من و سن فهو و سنان، فهى من باب عدة. و سبب النوم: ريح يقوم فى أغشية الدماغ، فإذا وصل إلى العين فترت، و هذا هو الوسن، و إذا وصل إلى القلب و تمكن منه زال إدراك الحواس، و هذا هو النوم فلذلك نفاه مع إثبات السنة.^{٤١}

١٣. تشبيه تمثيل: هو تشبيه وجهه منتزع من متعدد أمرين أو أمور.^{٤٢}

و لما بين الله جلّ شأنه أنّ ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ شاء أن يبين احاطه علمه و سلطة تدبيره بجميع ما هو له و ملكه فناسب التقريب لادراكنا القاصر بالتمثيل بالجسمانيات المألوفة لنا فشبّه الإحاطة و السلطة بما لو كانت بحسب التخيل فى كرسى الملك.^{٤٣}

١٤. معرفه آوردن به اسم علم: كون اللفظ علماً على انسان أو حيوان أو شىء معين، و التعريف بالعلميّة لإحضاره ذلك بعينه فى ذهن السامع ابتداءً باسم مختص أو للكناية.^{٤٤}

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ لفظ الله از جمله اسماء پروردگار و دراصل «ال إله» بوده كه به معنای معبود حقیقی است، و در اثر كثرت به كار بردن، آن لفظ علم و نام آفریدگار شده، و سایر صفات ذات و اسماء حسنى بر آن كلمه حمل می شوند.^{٤٥}

١٥. معرفه آوردن با ال: يؤتى بالمسند إليه معزفاً باللام لإفادة من المعانى التى تفيد اللام، ذلك أنها تنقسم قسمين: لام العهد الخارجى وهى ثلاثة أنواع؛ أ: لام العهد الصريحى؛ هى ما يتقدم مدخولها صراحة. ب: لام العهد الكنائى؛ هى ما يتقدم ذكرها كناية أى مبهماً تعينه القرائن. ج: لام العهد العلمى؛ هى ما علم مدخولها عند المخاطب سواء أكان حاضراً أم لا. و لام الحقيقة وهى أربعة أقسام.^{٤٦}

الف و لام اول آن كه الف و لام عهد است به پاره ای از معانى وصفی اشاره دارد، و به فرض این كه الف و لام نداشته باشد، اصل اطلاق كلمه الله آدمی را به یاد صفات او هم می اندازد.^{٤٧}

١٦. تعلیل: و قد عرفه النویری فى كتابه «نهاية الإرب» هوان يدعى لوصف علة مناسبة له باعتبار لطيف، و هو أربعة أضرب، لأن الصفة اما الثابتة قصد بيان علتها، او غير ثابتة ارید اثباتها.^{٤٨}

﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ علت برای صفت قیوم است و حرف لام در ﴿لَهُ﴾ به معنای ملك است. یگانه وسیله احاطه بر چیزی آفرینش و پدید آوردن آن است که مخلوق را بآفریدگار ربط داده و مملوك حقیقی قرار می دهد بلکه صفت آفرینش آفریده را عین ربط و تعلق به آفریدگار می نماید.^{۴۹}

هذه الآية تكمل في الواقع معنى قِيومية الله و مالكيته المطلقة لجميع ما في عالم الوجود. أي أننا إذا رأينا أحداً يشفع عند الله، فليس معنى ذلك أنه يملك شيئاً وأن له تأثيراً مستقلاً، بل أن مقامه في الشفاعة هبة من الله. ولما كانت شفاعته بإذن الله، فإن هذا بذاته دليل آخر على قِيومية الله و مالكيته.^{۵۰}

در هفتمین توصیف می فرماید: آنچه را پیش روی بندگان و پشت سر آن ها است می داند، ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ این جمله دلیلی است بر آنچه در جمله قبل پیرامون شفاعت آمده بود، یعنی: خداوند از گذشته و آینده شفیعان آگاه است و آنچه بر خود آن ها نیز پنهان است می داند بنا بر این آن ها نمی توانند موضوع تازه ای در باره کسانی که می خواهند از آن ها شفاعت کنند به پیشگاه خدا عرضه بدارند تا توجه او را به شفاعت شدگان جلب کنند.^{۵۱}

خداوند قیومیتی مطلق دارد، که هیچ عاملی آن را دستخوش ضعف و سستی نمی سازد، و این معنا را با دو نام مقدس ﴿الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ تعلیل می کند، و می فهماند که خدا به خاطر علو مقامی که دارا است مخلوقات به او نمی رسند تا به وسیله ای در وجود او سستی و در کار او وضعی پدید آورند، و به خاطر عظمتش از کثرت مخلوقات و عظمت آسمان ها و زمین به تنگ نیامده است.^{۵۲}

۱۷. تغليب: هو أن يغلب الأرجح من جهة الفصاحة أو البلاغة لفظاً أو معناً.^{۵۳}

«ما» فی جمله ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ للموجودات غير العاقلة، ومع أن الموجودات العاقلة أيضاً مملوكة لله، جاءت «ما» للتغليب لأن الغلبة الأكثرية للموجودات غير العاقلة.^{۵۴}

۱۸. تفصيل بعد از اجمال: هو أن ياتي الشاعر بشرطية له متقدماً صدرًا كان أو عجزاً، ليفصل به كلامه بعد حسن التصرف في التوطئة الملائمة.^{۵۵}

«الله» فشرده و ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ تفصيل آن است.^{۵۶}

۱۹. تقديم: هرگاه انگیزه ای برای تقديم مسند یا مسند إليه باشد مقدم می گردد مثلاً

جایی که مسند عامل یا صدارت طلب باشد.^{۵۷}

تقدیم کلمه ﴿الله﴾ دلالت بر انحصار این شئون مذکوره در آیه شریفه به ذات مقدّس حق می‌کند که غیر او لایق و دارای شیئی از این شئون نیست بلکه کلمه هو که از اسماء ذات است دلالت بر مقام غیب الغیوبی حضرت حق می‌کند.^{۵۸}

از جمله: ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ استفاده می‌شود: خدا که سستی خواب و خود خواب را ندارد و چون انسان معمولاً قبل از خواب اندکی سست می‌شود و بعداً خواب می‌رود لذا خدای علیم برای این که به زبان قوم و طبق معمول با بشر سخن گفته باشد کلمه ﴿سِنَّةٌ﴾ را بر کلمه ﴿نَوْمٌ﴾ مقدم داشته است.^{۵۹}

﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ این جمله دلالت دارد بر توحید افعالی به واسطه تقدیم ﴿لَهُ﴾ که احدی مالک شیئی نیست و تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین است ملك مطلق الهی است چون تمام مخلوق و مصنوع او هستند و خالق و صانع و موجد و محدث و بارع آن‌ها ذات مقدس او است و بس.^{۶۰}

۲۰. **تقید:** این است که بر مسند و مسند الیه چیزی را بیفزاییم که تعلق به آن دو یا یکی از آن دو دارد.^{۶۱} و در دو جمله اخیر، یعنی: مالکیت آسمان‌ها و زمین، و مسأله شفاعت، برای هر یک دنباله‌ای آورده که اگر قید نباشد چیزی شبیه قید است تا به وسیله این دنباله‌ها توهمی را که ممکن است بشود دفع کرده باشد، برای مسأله مالکیت یعنی جمله: ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ جمله: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ را، و برای جمله: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ جمله: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾ را آورد.^{۶۲}

۲۱. **تکرار:** من کرر الشیء اعاده مرة بعد أخرى وقسمه قسمین: الأول: يوجد في اللفظ والمعنى، الثاني: يوجد في المعنى دون اللفظ.^{۶۳}

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ یعنی: همان معبود به حق و مطلق و حروف و حرکات آن، تمديد و تکرار ﴿الله﴾ می‌باشد.^{۶۴}

تکرار ﴿مَا فِي﴾ الهام و شمول و نفوذ را می‌رساند.^{۶۵}
و کلمات ﴿السَّمَاوَاتِ﴾ و ﴿الْأَرْضِ﴾ تکرار شده است.

۲۲. **نکره آمدن:** مسند الیه نکره آورده می‌شود بدین علت که گوینده حقیقتاً مسند الیه را با هیچ یک از شیوه‌های تعریف نمی‌شناسد یا ادعا می‌کند که نمی‌شناسد. گاهی

نکره آوردن برای هدف‌های زیراست: التعظیم، التکثیر، التقلیل، إخفاء الامر، قصد الافراد و النوعية.^{۶۶}

نکره آمدن «سنة» و «نوم» برای تعمیم به همه مراتب و زمان‌ها می‌باشد: هیچ‌گونه «سنة» و «نومی» و در هیچ زمان و حالی او را فرامی‌گیرد.^{۶۷}

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾ کلمه ﴿بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ﴾ نکره در سیاق نفی است افاده عموم می‌کند دلالت می‌کند براین‌که ممکن از اشرف ممکنات تا أخس آن‌ها همین نحوی که در وجود محتاج به موجد هستند در جمیع کمالات که اشرف آن‌ها علم است هم محتاج به مفیض علی الاطلاق هستند که به آن‌ها افاضه فرماید هر کسی را به مقدار قابلیت و ظرفیت و لیاقت و استعدادش.^{۶۸}

۲۳. حسن افتتاح: حسن ابتداء یا براءت مطلع این است که آغاز سخن لطیف، آسان، با معانی آشکار مستقل از ما بعد مناسب با موقعیت باشد، به گونه ای که شنونده را برای گوش فرا دادن به همه سخن جذب کند.^{۶۹}

لأنها افتتحت بأجل أسماء الله تعالى، وتكرار اسمه في ثمانية عشر موضعاً.^{۷۰}
۲۴. حصر: هو القصر، ومعناه تخصيص الشيء بشيء بطرق مخصوص، كتخصيص المبتدا بالخبر بطريق النفي.^{۷۱}

﴿إِلَهَ﴾ در آوردن برای افاده حصر و بر هر تقدیر خلاصه معنای حصر استحقاق عبادت است در الله تعالی.^{۷۲}

وادات ﴿إِلَهَ﴾ بیانگر حصر است. «و اما کلمه ﴿الْحَيُّ﴾ دلالت دارد بر انحصار حیات حقیقیه به ذات اقدسش که بالذات حی است و اشاره به مقام واجب الوجودی حضرتش دارد که غیر از او سرتاسر موجودات ممکن الوجودند.^{۷۳}

صفت ﴿الْقَيُّومُ﴾ دلالت بر حصر دارد هم از لحاظ حصر قیام به پروردگار، که جز او کسی بر همه اشیاء و به تدبیر نظام جهان قیام نتوان نمود. و هم از جهت قیام پروردگار به اشیاء از هر نظر، که همواره به نیازهای موجودات قیام نماید و خواسته آن‌ها را بر آورد.^{۷۴}
﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾ ایشان احاطه ای به علم خدا ندارند مگر به آن مقداری که خود او خواسته باشد. آمدن اادات استثناء ﴿إِلَّا﴾ بیانگر حصر است.

و جمله ﴿وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ خالی از دلالت بر حصر نیست، و می‌خواهد علو و عظمت را منحصر در خدا کند.^{۷۵}

۲۵. خبر به منزله انشاء «امر»: الامر هو طلب حصول الفعل من المخاطب على وجه الاستعلاء مع الالزام ويوضع الخبر موضع الانشاء لاغراض كثيرة أهمها: التنبيه، التفاؤل، المبالغة ويوضع الانشاء موضع الخبر لاغراض كثيرة أخرى.^{۷۶}

وارتفع هوفى ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ على أحد وجهين: أحدهما: بالابتداء كأنه قال ما إله إلا الله. والثانى: أن يكون بدلاً كأنه قال ما إله ثابتاً إلا الله. ويجوز فى العربية ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ بالنصب على الاستثناء. وفيه دلالة على الأمر بإخلاص العبادة لله تعالى.^{۷۷}

۲۶. خبر للمدح: هو الذى يفيد المبالغة فى اظهار صفات الممدوح على الأغلب و اظهارها بما هى عليه من الصفات الكريمة.^{۷۸}

حاصل كه قديم تعالى از خود نفى سنه و نوم نموده بر سبيل تمدح زيرا كه آن آفت است و آفت و نقص بر او روا نيست چه سبب تغير است و تغير بر او جايز نيست و نيز نوم برادر موت است و او سبحانه حى و قيوم است.^{۷۹}

۲۷. خبر للنفى: هو أن يذكر الشئ على سبيل النفي والغرض به تأكيد ذلك المعنى المقصود.^{۸۰}

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ خبر و تفسير لفظ جلاله است. و داراى دو جنبه نفي و اثبات بوده و مفاد نفي آن است كه هيچ موجودى ثبوت حقيقى نداشته و شايسته پرستش و معبوديت نيست. و مفاد اثبات آن است كه فقط جهان آفرين، موجود حقيقى و قائم بالذات يعنى تنها آفريدگار جهان پاينده و ازلى است و شايسته است به او حى و قائم بالذات گفته شود، و هستى موجودات و آثار آن ها عاريت و از موهبت اوست.^{۸۱}

﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ اين وصف چهارم، از اوصاف خداست نفي مطلق خواب از خدا بدان معنا كه خدا در تدبير و خدائى خود آنى از مخلوقات غافل نيست و همه را پيوسته زير نظر دارد.^{۸۲}

مالك و حاكم مطلق خداست، كسى را حق دخالت و اظهار نظر در كار او نيست مگر آن كه خودش اجازه بدهد، بنا بر اين، آيه در مقام نفي عقیده مشركين است كه به شفاعت بت هاى خود ايمان داشتند و مى گفتند: ﴿هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾.^{۸۳}

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ﴾ نفي كلى ﴿عِلْمِهِ﴾ به جاى «معلومه» همان تحقق علم را مى رساند كه عين معلوم است. ﴿إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾ استثناء از نفي احاطه كلى است.^{۸۴} ﴿وَلَا يَتُودُهُ حِفْظُهُمَا﴾ صفت سلبيه است تدبير متقن پروردگار را از نقص و عجز تنزيه

می‌نماید که همواره نظام جهان را بیاداشته و در برابر قدرت بی‌نهایت خود رنجی در بر نخواهد داشت.^{۸۵}

۲۸. ردّ العجز علی الصدر: آن است که یکی از دو لفظ تکرار شده یا متجانس یا ملحق شده به دو متجانس که اشتقاق یا شبه اشتقاق آن دو را گرد آورده است در آغاز فقره قرار گیرد سپس در پایان فقره تکرار گردد.^{۸۶}

و ظاهراً مرجع ضمیر در «يُؤدُّهُ» همان کرسی باشد، هر چند که ممکن است آن را به خود خدای تعالی برگردانید، و اگر در دنباله مطالب قبلی فرمود: حفظ آسمان‌ها و زمین، خدا و یا کرسی را خسته نمی‌کند، برای این بود که ذیل آیه با صدر آن آیه - که سخن از نفی چرت و خواب داشت - وصل و متناسب شود، چون آنجا هم می‌فرمود: چرت و خواب ندارد، تا او را از قیومیت آسمان‌ها و زمین باز بدارد.^{۸۷}

۲۹. طباق: طباق که آن را مطابقه و تطبیق و تضاد و تکافؤ نیز گویند و آن چنان باشد : آوردن دو معنا را که بینشان تقابل و تنافی باشد فی الجملة، خواه تقابل حقیقی باشد خواه تقابل اعتباری و تقابل اعم از این که تضاد باشد یا تقابل تضایف باشد یا تقابل عدم باشد یا تقابل ایجاب و سلب باشد.^{۸۸}

فی قوله «الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» فَإِنَّ التَّوْمَ مَوْتٌ وَ غَفْلَةٌ، وَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ يَنَاقِضُهُ ... فِي قَوْلِهِ: «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ».^{۸۹}

۳۰. عموم و خصوص: العام لفظ وضع و ضعاً واحداً لکثیر غیر محصور مستغرق جمیع ما يصلح له، و الخاص هو کلّ لفظ وضع لمعنى معلوم على الأفراد. اذا كان الشئ أحدهما خاصاً و الآخر عاماً فَإِنَّ استعمال العام فی حالة النفسی أبلغ من استعماله فی حالة الاثبات و كذلك استعمال الخاص فی حالة الاثبات أبلغ من استعماله فی حالة النفسی.^{۹۰}

«لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» تقدیم «لَهُ»، مالکیت خاص و تکرار «مَا فِي» و شمول و نفوذ را می‌رساند، چون حیّ قیوم است و سستی و خواب او را نمی‌گیرد.^{۹۱}
«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ» و الکائنات برمتها عنده «إِلَّا بِإِذْنِهِ» دون تحویل و لا توکیل، بل عند الشفاعة خصوصاً، و بشروطهما عموماً.^{۹۲}

۳۱. فصل: هنگامی که چند جمله پی در پی بیاید و برخی از آن‌ها دنبال برخی دیگر

قرار گیرد حق آن جمله ها این است که به وسیله او ربط داده شود تا همه بر یک روند باشد لیکن گاهی چیزی عارض آن جمله ها می شود که انگیزه ترک او می گردد. این جدایی و ترک او فصل نامیده می شود.^{۹۳}

در ذکر صفات دوازده گانه الهی در آیه بدون حرف عطف.^{۹۴}

۳۲. قطع: یکی از مواضع فصل این است که بین دو جمله تباین وجود داشته باشد و از جهت خبری و انشائی مختلف باشد که در این صورت دو جمله از هم منقطع هستند.^{۹۵}

المعنى: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ ابتداء كلام منقطع عما قبله لإبداء توحيدية في معبوديته أو في مرجعيته إن أخذ «الإله» من «إله» به معنى عبد أو التجأ أو فى خالقيته إن أخذ من «لاه، يلوه» بمعنى خلق ولا ثبات بعض صفاته الاخر الثبوتية والسلبية والحقيقية والاضافية، وما ورد فى فضل قراءة آية الكرسي يشعر بكونه مقطوعاً عما قبله.^{۹۶}

۳۳. کنایه: «هوان يكتى عن الشىء ويعرض به ولا يصرح على حسب ما عملوا باللحن والتورية عن الشىء».^{۹۷}

ضمير جمع ﴿بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ به شفیعی بر می گردد که آیه قبلی اشاره به آنان داشت، پس علم خدا به پشت و روی امر شفیعیان، کنایه است از نهایت درجه احاطه او به ایشان، پس ایشان نمی توانند در ضمن شفاعتی که به اذن خدا می کنند کاری که خدا نخواسته و راضی نیست در ملک او صورت بگیرد، انجام دهند، دیگران هم نمی توانند از شفاعت آنان سوء استفاده نموده، در ملک خدای تعالی مداخله کنند و کاری صورت دهند که خدا آن را مقدر نکرده است.^{۹۸}

﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ کثرت أقوال المفسرين و تضاربت فى معنى الكرسي، و بعض هذه الأقوال قول على الله من غير علم، و خیرها قولان: الأول: أنه كناية عن عظمة الله و قدرته. الثانى: أن المراد بالكرسي العلم، أى أن علمه سبحانه أحاط بكل شىء.^{۹۹}

۳۴. مبالغه: مبالغه عبارت است که متکلم ادعا کند بلوغ صفتی را در شدت و ضعف به حدی که حصول آن بدان حد محال یا مستبعد باشد.

مبالغه در سه قسم است: تبلیغ: که مدعی عقلاً و عادتاً ممکن باشد. اغراق: ادعای وصف چیزی عقلاً ممکن ولی عادتاً ممتنع باشد. غلو: آن است که ادعا نمایند امری را که حصول آن عقلاً و عادتاً محال باشد.^{۱۰۰}

﴿الْقِيَوْم﴾ مبالغه فی من قام بالأمر فإنه جلت آؤه هو القائم بإيجاد العالم و تدبيره و المبالغة باعتبار العموم و الدوام.^{۱۱}

او چنان حی قیومی است که هیچ‌گونه خواب و غفلت او را نمی‌گیرد و چون یک دم از خلق غافل نیست نباید از او غافل شد. چون نفی فعل و وصف اخذ، از سنه و نوم است و مجموع آن نفی و منفی، وصف «الله» می‌باشد، احتیاج به توجیه ندارد تا گفته شود که - نفی نوم برای تأکید و مبالغه و دارای اضممار است - سنه او را نمی‌گیرد چه رسد به خواب؟^{۱۲}

﴿مَنْ﴾ که در این آیه شریفه است نافیه و در عین حال استفهام انکاری می‌باشد، به نحوی در انکار شفاعت مبالغه می‌نماید که عبارت‌های دیگر یک چنین مبالغه‌ای را ندارند.^{۱۳}

کلمه ﴿الْعَلَى﴾ مبالغه در علو مقام است.^{۱۴}

۳۵. مجاز: و در اصطلاح مجاز لفظی است که در غیر آنچه در اصطلاح تخاطب برای آن وضع شده است. و این استعمال به جهت پیوند و مناسبتی است که بین معنای حقیقی و مجازی وجود دارد و همراه با قرینه ای است که مانع از اراده معنای وضعی آن می‌شود.^{۱۵}

وقیل ﴿كُرْسِيَّه﴾ مجاز عن علمه أو ملكه، مأخوذ من كرسى العالم و الملك. و قیل جسم بین یدی العرش و لذلك سمی كرسياً محیط بالسماوات السبع، و لعله الفلك المشهور بفلك البروج، و هوفى الأصل اسم لما يقعد عليه و لا يفضل عن مقعد القاعد، و كأنه منسوب إلى الكرسي و هو الملبد.^{۱۶}

۳۶. مراعات النظير: هی أن یجمع فی الكلام بین امرین أو أمور متناسبة لا باتضاد، و بالقیید الأخير یرجح الطباق.^{۱۷}

بین: ﴿الْحَى الْقِيَوْم﴾؛ بین ﴿سَنَهْ وَّ لَا نَوْم﴾؛ بین: ﴿السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ با توجه به عبارت ﴿لَهْ﴾ هر دو مخلوق پروردگارند. بین ﴿السَّمَاوَاتِ﴾ و ﴿الْأَرْضِ﴾. بین ﴿يَتُودَهْ، سَنَهْ و نَوْم﴾ خستگی، چرت و خواب از خداوند نفی شده است.

۳۷. مقابله: و من الطباق نوع یخصّ باسم القابله و هی أن یؤتی متوافقین أو معانٍ متوافقة ثم یؤتی بما یقابل ذلك على الترتیب.^{۱۸}

القیام على الشیء من معنی الإشراف علیه، فی مقابل القاعد و النائم.^{۱۹}

۳۸. معرفه آوردن با موصول: مسند إليه، اسم موصول قرار داده می شود زمانی که تنها راه حاضر کردن معنای مسند إليه باشد در غیر آن غرض های دیگری در بردارد: التشویق، التنبيه، تعظیم، التهويل، التوبيخ، الاستغراق، الابهام.^{۱۱}

از جمله وظایف پیامبران در نشئه رستاخیز، بررسی اعمال و شفاعت پیروان است از نظر این که گواه بر عقاید و اعمال آن ها بوده و اداء شهادت آنان در پیشگاه پروردگار، میزان سنجش ارزش اعمال و سرائر آن ها خواهد بود. بنا بر این تعریف جمله موصول ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ همه گونه اسباب طبیعی و هم چنان وسایل رهبری بشر را نیز شامل می شود.^{۱۲}

نتیجه

۱. در این مقاله به قریب چهل نوع فن بلاغی استخراج شده در این آیه کریمه اشاره شد.
۲. همچنین به فنون بلاغی دست یافتیم که شاید از دید دانشمندان بلاغی مخفی مانده است و در منابع مورد بررسی ذکر نشده، که شامل مراعات النظیر، التکرار، الحذف و الحصر می باشد.
۳. صنایع بلاغی که در این آیه مبارکه به آن ها اشاره شده، شامل هر سه علم بلاغت - علم المعانی - علم بیان و علم بدیع - می باشد.
۴. میان فنون بلاغی و مفاهیم موجود هماهنگی کامل وجود دارد.
۵. طبق احادیث موجود آیه مشتمل بر ذکر دوازده صفت توحیدی و نه عبارت و پنجاه کلمه است و در هر کلمه ای پنجاه برکت است، لذا شایسته است، اعجاز عددی آن توسط محققین مورد بررسی قرار گیرد.

١. تفسير نمونه، ٢٦١/٢-٢٧٣.
٢. أطيب البيان في تفسير القرآن، ٩/٣.
٣. تفسير نمونه، ٢٦١/٢-٢٧٨.
٤. ترجمه الميزان، ٥١٥/٢.
٥. أطيب البيان، ١١-١٠/٣.
٦. المطلوب/٤٧.
٧. التفسير لكتاب الله المنير «كرمي»، ٣٣٦/١.
٨. تفسير روان جاويد، ٣٢٥/١.
٩. أنوار درخشان، ٣٠٣/٢.
١٠. المعجم المفصل في علوم البلاغة «عكاوي»، ٩١/١.
١١. تفسير من وحى القرآن، ٣١/٥.
١٢. البحر المحيط في التفسير، ٦١١/٢.
١٣. أطيب البيان، ١٦/٣.
١٤. ترجمه و شرح جواهر البلاغة «عرفان»، ١٥٥/١.
١٥. إرشاد الأذهان إلى القرآن/٤٧.
١٦. علوم البلاغة «مراغي»، ١٧٥/١.
١٧. ترجمه بيان السعادة في مقامات العبادة «خاني رياضي»، ٩٠/٣.
١٨. همان/٩١.
١٩. معالم البلاغة «رجايي»، ٧٦/١.
٢٠. تفسير آسان «نجفي خميني»، ١٢٣/٢.
٢١. پرتوی از قرآن، ٢٠١/٢.
٢٢. بيان السعادة «گنابادي»، ٢٢٢/١.
٢٣. ترجمه بيان السعادة في مقامات العبادة، ٩١/٣.
٢٤. كنز الدقائق و بحر الغرائب، ٤٠٥/٢.
٢٥. المعجم المفصل في علوم البلاغة/٢٤٨.
٢٦. ترجمه الميزان، ٥٠٨/٢.
٢٧. الأمثل في تفسير كتاب الله المنزل، ٢٥١/٢.
٢٨. همان.
٢٩. ترجمه و شرح جواهر البلاغة، ٢٨٨/٣.
٣٠. تفسير جوامع الجامع، ١٤٠/١.
٣١. الاصفى في تفسير القرآن، ١٢١/١.
٣٢. همان.
٣٣. ترجمه بيان السعادة في مقامات العبادة، ٩١/٣.
٣٤. المعجم المفصل في علوم البلاغة/٢٩٧.
٣٥. آلاء الرحمن «بلاغي»، ٢٢٩/١.
٣٦. المعجم المفصل في علوم البلاغة/٣٠٠.
٣٧. من وحى القرآن، ٣٤/٥.
٣٨. المعجم المفصل في علوم البلاغة/٣٠١.
٣٩. ترجمه الميزان، ٥٠٧/٢.
٤٠. کرانه ها «حسن عرفان»، ٤٥/٣.
٤١. الكشاف، ٣٠٠/١.
٤٢. علوم البلاغة «مراغي»، ١٩٨/١.
٤٣. آلاء الرحمن، ٢٢٩/١.
٤٤. المعجم المفصل في علوم البلاغة/٣٨٥.
٤٥. انوار درخشان، ٢٩٣/٢.
٤٦. علوم البلاغة «مراغي»، ١٠٣/١.
٤٧. ترجمه الميزان، ٥٠٤/٢.
٤٨. المعجم المفصل في علوم البلاغة/٣٩٢.
٤٩. أنوار درخشان، ٣٠٠/٢.
٥٠. الأمثل في تفسير كتاب الله المنزل، ٢٤٨/٢.
٥١. تفسير نمونه، ٢٦٩/٢.
٥٢. همان، ٥١٣.
٥٣. المعجم المفصل في علوم البلاغة/٣٩٦.
٥٤. الأمثل في تفسير كتاب الله، ٢٤٩/٢.
٥٥. المعجم المفصل في علوم البلاغة/٤٠٧.
٥٦. پرتوی از قرآن، ٢٠١/٢.
٥٧. کرانه ها، ٢٨٥/٣.
٥٨. أطيب البيان، ١٢/٣.
٥٩. تفسير آسان، ١٢٣/٢.
٦٠. أطيب البيان، ١٤/٣.
٦١. ترجمه و شرح جواهر البلاغة، ٢٨٤/١.

۶۲. ترجمه تفسیر المیزان، ۵۰۸/۲.
۶۳. المعجم المفصل فی علوم البلاغة / ۴۱۷.
۶۴. پرتوی از قرآن، ۲۰۱/۲.
۶۵. همان، ۲۰۳/۲.
۶۶. ترجمه و شرح جواهر البلاغة، ۲۴۵/۱.
۶۷. پرتوی از قرآن، ۲۰۳/۲.
۶۸. أ طیب البیان، ۱۵/۳.
۶۹. ترجمه و شرح جواهر البلاغة، ۳۸۴/۲.
۷۰. البحر المحیط فی التفسیر، ۶۲۰/۲.
۷۱. المعجم المفصل فی علوم البلاغة / ۵۴۳.
۷۲. منهج الصادقین، ۸۱/۲.
۷۳. أ طیب البیان، ۱۲/۳.
۷۴. أنوار درخشان، ۲۹۶/۲.
۷۵. ترجمه المیزان، ۵۱۳/۲.
۷۶. جواهر البلاغة «هاشمی»، ۹۰/۱.
۷۷. التبیان، ۳۰۸/۲.
۷۸. المعجم المفصل فی علوم القرآن / ۵۵۸.
۷۹. منهج الصادقین، ۸۸/۲.
۸۰. المعجم المفصل فی علوم البلاغة / ۵۵۹.
۸۱. أنوار درخشان، ۲۹۳/۲.
۸۲. تفسیر أحسن الحدیث، ۴۷۹/۱.
۸۳. همان / ۴۷۹.
۸۴. پرتوی از قرآن، ۲۰۴/۲.
۸۵. أنوار درخشان، ۳۰۳/۲.
۸۶. ترجمه و شرح جواهر البلاغة، ۳۵۵/۲.
۸۷. ترجمه المیزان، ۵۰۸/۲.
۸۸. معالم البلاغة «رجایی» / ۳۳۵.
۸۹. البحر المحیط فی التفسیر «اندلسی»، ۶۲۰/۲.
۹۰. المعجم المفصل فی علوم البلاغة / ۱۱۸.
۹۱. پرتوی از قرآن، ۲۰۳/۲.
۹۲. البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن / ۴۳.
۹۳. ترجمه و شرح جواهر البلاغة، ۳۶۹/۱.
۹۴. اعراب القرآن و بیانه «درویش» / ۳۸۵.
۹۵. المعجم المفصل فی علوم البلاغة / ۶۱۸.
۹۶. بیان السعادة «گنابادی»، ۲۲۱/۱.
۹۷. المعجم المفصل فی علوم البلاغة / ۶۲۸.
۹۸. ترجمه المیزان، ۵۱۱/۲.
۹۹. تفسیر الکاشف «مغنیه»، ۳۹۵/۱.
۱۰۰. معالم البلاغة / ۳۷۳.
۱۰۱. آلاء الرحمن، ۲۲۷/۱.
۱۰۲. پرتوی از قرآن، ۲۰۳/۲.
۱۰۳. تفسیر آسان، ۱۲۵/۲.
۱۰۴. همان / ۱۲۳.
۱۰۵. ترجمه و شرح جواهر البلاغة، ۱۰۷/۲.
۱۰۶. أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ۱۵۳/۱.
۱۰۷. علوم البلاغة «مراغی» / ۲۷۱.
۱۰۸. ترجمه و شرح جواهر البلاغة، ۲۴۷/۲.
۱۰۹. تفسیر من وحی القرآن، ۳۱/۵.
۱۱۰. ترجمه و شرح جواهر البلاغة، ۲۳۲/۱.
۱۱۱. أنوار درخشان، ۳۰۰/۲.